

نشریه دانشکده علوم انسانی و اجتماعی (علوم اجتماعی) سال ۱۴، شماره‌های ۳۵-۳۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، صفحات ۲۶-۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۰۳

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۰۷/۰۶

## **تأملی بر نظریه‌های بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی سیاسی در عصر جهانی شدن سیاست**

ایوب امیرکواسمی<sup>۱</sup>

### **چکیده**

بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی سیاسی، یعنی کارل مارکس و ماکس وبر، نظریاتی ارایه داده‌اند که بیش از یک سده، افکار عمومی جهانیان را در مورد قدرت و سیاست، به خود جلب کرده است. ولی جهانی شدن سیاست، اکثر پارادایم‌های این علم را بی‌اعتبار ساخته است؛ چرا که اغلب نظریه‌های جامعه‌شناختی سیاسی در مورد دولت-ملت بیان شده است. از این رو به نظر می‌رسد که نظریه‌های آنها، در عصر حاضر قابل استفاده نباشد. با این وجود گفتمان مارکس از جوانبی، جهانی شدن سیاست را نیز دربرمی‌گیرد؛ چون از دیدگاه وی، ستیز سیاسی ابعاد جهانی دارد و نهاد دولت-ملت، یک پروژه تصنعی و جهانی است. بنابراین در این مقاله، استدلال می‌شود که هم اکنون، رویکردهای مارکس در مقایسه با ماکس وبر، در عرصه جامعه‌شناسی سیاسی، از پوشش‌دهی بیشتری برخوردار است.

**واژگان کلیدی:** دولت-ملت، جهانی شدن سیاست، وستفالی، لیبرالیسم، جهان‌وطنی‌گرایی لیبرالیسم.

## مقدمه

گرچه در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی اندیشمندان مختلفی به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند، اما شاید هیچ یک از آنها به مثابه کارل مارکس<sup>۱</sup> و ماکس وبر<sup>۲</sup> حایز اهمیت نباشد: در ضمن آنچه که به شهرت و آوازه متفکران یاد شده می‌افزاید و آن دو را در مقابل هم قرار می‌دهد، بیشتر به موضع‌گیری آنان، در قبال ساختار اجتماعی دولت برمی‌گردد. به طوری که رویکرد کارل مارکس جهانیان را با ماهیت طبقاتی دولت آشنا ساخت در مقابل تلاش‌های ماکس وبر دنیا را متوجه انواع اقتدار و هویت بروکراتیک دولت نمود. بنابراین گمان می‌رود که مطالعات ژرف و همه‌جانبه این دو صاحب‌نظر، موجب شده است که تا به امروز از نفوذ آنها کاسته نشود. با این وصف، بروز پدیده جهانی شدن سیاست<sup>۳</sup>، لزوم بازنگری در عرصه‌های معرفتی، بویژه در خصوص نظریه‌های قدرت و سیاست را ناگزیر نموده است. در اصل نظریه‌پردازی در جامعه‌شناسی سیاسی، لااقل تا عصر حاضر در خصوص، جامعه‌ای که در یک چارچوب معین و محدود، که به آن اصطلاحاً دولت - ملت<sup>۴</sup> می‌گویند، صورت می‌گرفت، در حالی که با فراملی شدن سیاست، متغیرهای مختلف فراسوی مرزها، آینده جوامع ملی را رقم خواهند زد. بدین لحاظ نظریه‌هایی که صرفاً جوامع دولت - ملت را پوشش می‌دهند، با روند فزاینده‌ای قابلیت توجیه‌پذیری خود را از دست خواهند داد، لذا می‌توان از این زاویه، رهیافت‌های موجود جامعه‌شناسی سیاسی را بررسی کرد و آن دسته از نظریاتی را که با تحولات اخیر همسویی دارند متمایز ساخت؛ فقط، از آنجایی که تعمق و بازنگری در همه نظریه‌ها، در حد یک مقاله نمی‌گنجد، بنابراین نگارنده در این نوشته به نگرش‌های مارکس و وبر بسنده خواهد کرد.

به هر حال در این مقاله برآنیم که کارایی افکار صاحب‌نظران مورد مطالعه را در عصر جهانی شدن سیاست، درباره جامعه‌شناسی سیاسی ارزیابی نماییم. لذا فرضیه خود را بر این اساس بنا می‌نهیم که در حال حاضر، نگرش مارکس نسبت به وبر از پوشش‌دهی گسترده‌ای

---

1- Karl Marx  
2- Max Weber  
3- Political Globalization  
4- Nation- State



برخوردار است. به همین منظور نخست به اختصار نهاد دولت - ملت و مواضع مارکس و وبر را درباره آن مرور می‌کنیم؛ سپس با بررسی جهانی شدن سیاست و ارایه یک سری استدلال در راستای توجیه ادعای این نوشته به سخن خود پایان می‌دهیم.

### درآمدی بر دولت - ملت

از نظر شکلی دولت در بستر تاریخ بگونه‌های مختلفی نمایان شده است، داده‌های تاریخی نشان می‌دهند که قبل از قرن شانزدهم، واحدهای سیاسی جهان عمدتاً بر اساس دودمانی بود که در آن تعلقات اتباع بر پایه وفاداری به حکمران آن دودمان تعریف و تعیین می‌شد که با گذشت زمان این نوع دولت‌ها با افول مواجه شدند. امروزه سیستم جهانی واحدهایی را دولت می‌نامد که در شکل دولت - ملت سازمان یافته‌اند (وینسنت، ۱۳۷۱) که از نظر تعریف، به اقتداری گفته می‌شود که تحت حاکمیت یک ملت واحد اداره شود (وبر، ۱۳۸۰). این بدان معنا است که اشکال دولت تابع زمان - مکان است؛ چون این قبیل دولت‌ها، شکل تاریخی خاصی از دولت است که ابتدا از قرن هفدهم تا نوزدهم در اروپا و ایالات متحده آمریکا به وجود آمد و در قرن بیستم با فرآیند استعمارزدایی، به بقیه جهان انتشار یافت (همان). بنابراین اگر هم اکنون شاهد دولت‌های ملی هستیم ممکن است در آینده مدل پسا ملی جایگزین آن گردد. با این همه، در خصوص دولت - ملت، اندیشه‌های مختلفی از سوی علمای ذیربط مطرح شده است که در این مباحث، صرفاً به دیدگاه‌های کارل مارکس و ماکس وبر اکتفا خواهیم کرد.

قبل از اینکه از نگرش‌های صاحب‌نظران اشاره شده اطلاع یابیم، مرور مختصر، در تاریخ و مبنای شکل‌گیری دولت‌های ملی ضروری است و در ارزیابی تحلیلی‌ها، شناخت عوامل عینی - ذهنی سال‌های بروز این چنین دولت‌ها، علی‌الخصوص در تبیین و تفهیم موضوع می‌تواند نقش موثری داشته باشد، به هر حال از نظر تاریخی اولین دولت مدرن ملی در قرن هفدهم در انگلستان ظهور کرد؛ انقلاب ۱۷۷۶ ایالات متحده آمریکا و ۱۷۸۹ فرانسه رویدادهای مهم در تاریخ رشد ملی‌گرایی ناهمگن در آمریکا و همگن در فرانسه است (وبر، ۱۳۶۸). شایان یادآوری است که مبنای این گونه دولت‌ها را بایستی در سال ۱۶۴۸، یعنی در

محتوای معاهده وستفالی<sup>۱</sup> که توانست، جنگ‌های مذهبی سی ساله اروپا را با یک سند حقوقی پایان دهد، جستجو کرد. چون این سند، دارای آثار و تبعاتی بود که فی‌نفسه نقش اجتماعی و سیاسی مذهب را در اروپا کاهش داد و در عالم مسیحیت، شکاف عمیقی ایجاد نمود. معاهده وستفالی به دولت‌های متعاهد، که خواه کاتولیک، یا پروتستان یا طرفدار مونارشی و یا جمهوریت بودند، حقوق مساوی و به تبع آن، حاکمیت در یک قلمرو معینی را به رسمیت شناخت. از این گذشته، نقش تعیین‌کننده دولت در اقتصاد، کنترل و جهت‌دهی به آن، از الزامات معاهده مذکور بود و همین طور، چارچوب روابط بین‌الدول که قبلاً از طرف کلیسا تعریف و تعیین می‌شد، با پیدای شدن این معاهده، از سوی حقوق بین‌الملل مشخص شد. گمان می‌رود بدین دلیل، هرترز<sup>۲</sup> اذعان می‌کند که حقوق بین‌الملل به شکل روزافزونی داشتن قلمرو ملی را مشروعیت بخشید (Mclean, 1997). برای اینکه، یکی از مهم‌ترین منابع حقوق بین‌الملل، معاهده است که سند وستفالی به دلیل مشخص نمودن سرزمین‌های معین، به شکل‌گیری دولت‌های ملی، که پایه‌های اصلی آن سرزمین است، تأثیر فراوان گذاشت. این در حالی است که رویکردهای جامعه‌شناختی سیاسی از پدیده دولت‌های ملی که از سوی مارکس و وبر به عمل آمده است، کاملاً متفاوت است که ابتدا به لحاظ قدمت، جایگاه مارکسیست‌ها را خلاصه می‌کنیم.

### مواضع مارکسیسم در خصوص دولت - ملت

مارکس، ملت و پی‌آمدهای مرتبط با آن را ساخته و پرداخته بورژوازی می‌داند؛ وی ملی‌گرایی را که برگرفته از ملت است، عامل تفرقه بین توده‌های زحمتکش می‌بیند. نامبرده و پیروانش بر این باورند که پرولتاریا، تحت تأثیر عوامل ذهنی ملی‌گرایی یکپارچگی جهانی خود را از دست می‌دهد؛ به همین دلیل در مقابل ملت و ملت‌گرایی جبهه‌گیری می‌کنند. احتمالاً علل بروز انترناسیونالیسم پرولتاریایی، بدین لحاظ بود که تفرقه‌های ناسیونالیسم را که باعث عدم وحدت کارگران جهان می‌شد، منتفی سازد. به طوری که مارکسیست‌ها اذعان می‌کنند، سرمایه و متولی آن یعنی بورژوازی در سطح جهانی متحد شده است؛ لذا انترناسیونالیسم

1- Westphalia

2- Hertz



پرولتاریایی می‌تواند، سبب اتحاد کارگران در مقیاس جهانی گردد. با این اوصاف، مارکسیسم در پی معارضه با دولت ملی و ملت‌گرایی است. کارل مارکس و فردریک انگلس<sup>۱</sup>، در مانیفست حزب کمونیست در سال ۱۸۴۸، ناسیونالیسم را مردود شمرده‌اند و آن را ابزاری در دست طبقه بورژوا، برای تفرقه انداختن در میان کارگران دو سوی مرزهای ملی دانسته‌اند (Beliaev, online). اگرچه جوزف استالین<sup>۲</sup> با تعیین سوسیالیسم در یک کشور به عنوان خط مشی شوروی سابق و نیز با توسل به قدرت تاریخی ملی‌گرایی روس، در جنگ بزرگ با آلمان، این آموزه ایدئولوژیک را دگرگون ساخت و حمایت از جنبش‌های ملی را بعد از دهه پنجاه، سیاست رسمی این کشور نمود (Bilton, 1996). فقط مارکسیست‌های ارتدوکس تا به امروز همچنان دولت ملی را مقوله‌ای تاریخی می‌دانند که هدف آن، خدمت به اهداف کاپیتالیسم است. به گونه‌ای که مشاهده می‌شود، در ادبیات سیاسی مارکسیسم، سیاست و قدرت، جهانی است. بنابراین نظریه‌های معاصر جامعه‌شناسی سیاسی، نظیر زیست سیاسی<sup>۳</sup> میشل فوکو<sup>۴</sup> که مدعی است که سیاست همه جوانب زندگی بشر را فرا می‌گیرد (Burbach, 2001). ابتدا در مباحث مارکسیسم، تحت عنوان زیربنا و روبنا مطرح شده که فعالیت‌های آموزشی، بهداشتی، اخلاقی، خانوادگی ... و غیره را از اقتصاد و سیاست جدا نمی‌داند.

### مواضع ماکس وبر در خصوص دولت - ملت

ماکس وبر نیز در مورد دولت‌های ملی نظریاتی دارد که بر خلاف مارکس که در پیدای شدن آن بورژوازی را تعیین‌کننده می‌بیند، بیشتر عوامل سازنده ذهنی آن را با اهمیت دیده و تلاش نموده است که متغیرهای عمده شکل‌دهنده ملت را بررسی نماید (Carruthers, & Uzzi 2000). نامبرده استدلال می‌کند که صرف داشتن وجوه عینی، مشترکات را نباید در تکوین ملت‌ها، جدی گرفت؛ برای اینکه وجود ملت‌های نامتجانس، نقش این‌گونه پارامترها را کم‌رنگ می‌سازد. قابل ذکر است که وی منکر تأثیر خصوصیات مشابه در ایجاد

1- Friedrich Engels  
2- Joseph Stalin  
3- Bio- Politics  
4- Michel Foucault

ملت نیست، با این تفاوت که او در شکل‌گیری ملت‌ها، بیشتر داشتن احساس برابری گروهی را مبنا می‌داند؛ چون از نظر وبر، ملت به گروهی گفته می‌شود که از احساسات مشترک برخوردار باشند (Conner, 1984). لیکن از اینکه ادراک می‌تواند از عوامل متفاوتی مایه بگیرد، آن وقت در پیدای شدن ملت‌ها عوامل حسی مختلفی می‌تواند نقش داشته باشد، که وبر از بین آنها، خاطرات، اسطوره‌ها و قهرمانی‌ها را عناصر مهم قلمداد می‌کند (بیشین). شایان توجه است که در این خصوص مکاتب مختلفی نظریه‌پردازی نموده‌اند. ولی از انجایی که در این نوشته صرفاً نگرش وبر مطمح نظر است، از این‌رو به نظریات دیگران اشاره نخواهد شد.

با این حال تأمل در اندیشه‌های مارکس و وبر، این سوال را در اذهان تداعی می‌کند که چه عوامل تاریخی سبب شد که ملت و ایدئولوژی آن یعنی ملی‌گرایی ظهور یابد؟ پاسخ به این سوال در مباحث کارل مارکس روشن است؛ وی بر این باور پا فشاری می‌کند که تجلی عینی بورژوازی همان ملت و ملت‌گرایی است. اگر چنانکه عوامل جنگ‌های سی ساله و به تبع آن معاهده وستفالی را ماحصل طبقه جدید بدانیم، آن وقت می‌توان به نگرش کارل مارکس، که مدعی است ناسیونالیسم از شگردهای بورژوازی است، صحنه گذاشت. افزون بر این، در مباحث ماکس وبر در خصوص حوادث تاریخی پیدا شدن ملت، چندان صراحتی وجود ندارد. او معتقد است سرمایه‌داری با پروتستانیسیم، یعنی طرف پیروز، در معاهده وستفالی رابطه تنگاتنگی دارد (Kate, 1999).

در سطور بالا نظریات دو متفکر علوم اجتماعی در خصوص شناخت پدیده دولت - ملت، که نزدیک به سه سده سازماندهی سیاسی دولت‌های ملی را شکل می‌دهد، خلاصه شد. یکی از اصول بنیادی این نوع دولت‌ها حاکمیت ملی است که گویا در عصر جهانی شدن سیاست، این سیطره با چالش‌هایی مواجه شده است که کم و کیف آن را، با بررسی جهانی شدن سیاست مطالعه خواهیم کرد.

## جهانی شدن سیاست<sup>۱</sup>

تردید نیست که جهانی شدن علاوه بر اینکه عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و غیره را دگرگون نموده، در عین حال ساختار سیاسی و قدرت را نیز در جوامع ملی تحت‌الشعاع قرار داده است. به گونه‌ای که از هم‌اکنون نهادها و سازمان‌های فرا ملی، نحوه ختم‌سازی و تصمیم‌گیری در دولت-ملت‌ها را جهت می‌دهند. لذا امروزه نمی‌توانیم نقش قدرتهایی را که از بیرون، در شکل‌گیری سیاست و قدرت کشورها مؤثر هستند، انکار کنیم، مثل کاپیتالیسم بین‌المللی<sup>۲</sup>، فرهنگ تجاری جهانی<sup>۳</sup>، زیست‌محیط‌گرایان<sup>۴</sup>، جنبش‌های معترض به رژیم‌های نژادگرایی<sup>۵</sup>، فمینیسم<sup>۶</sup>... بلوک‌های نظامی<sup>۷</sup> و گروه‌های بی‌شماری که هم‌اکنون در سطح جهانی فعالیت می‌کنند و به طور مستقیم و غیرمستقیم، ساختار قدرت و سیاست، در واحدهای تشکیل‌دهنده نظام جهانی را که به دولت - ملت معروف است، رقم می‌زنند. بنابراین جامعه‌شناسی سیاسی در عصر حاضر قابل بخشش نخواهد بود که نقش تحولات ذکر شده را نادیده بگیرد و بویژه روابط قدرت بین‌المللی و جنگ‌ها را در مباحث خود لحاظ نکند (Weber, 1942). در واقع این شاخص‌ها حاکی از فرا سرزمینی شدن قدرت و سیاست است؛ بدین مناسبت، دیوید هاروی<sup>۸</sup> در تعریف کلی جهانی شدن، جنبه سیاسی آن را برجسته و اذعان می‌کند که جهانی شدن فرآیندی است که در اوضاع سیاسی و اقتصادی جهان، در این اواخر بروز کرد و استدلال می‌کند که معنی سیاسی آن، نوعی اعتراف بر عدم توانایی مدل ملی و منطقه‌ای است و مفهوم اقتصادی آن، وحدت کاپیتالیسم در سطح جهانی است (Bilton, 1996). رابینسون<sup>۹</sup> نیز، در یک تعریف کلی، جهانی‌شدن را

- 
- 1- Political Globalization
  - 2- International Capitalism
  - 3- Global Commercial Culture
  - 4- Environmentalism
  - 5- Opposition to Racist Regimes
  - 6- Feminism
  - 7- Military Blocs
  - 8- Harvey
  - 9- Robinson

یک جریان کیفی اطلاق می‌کند که در آن کاپیتالیسم از فاز دولت-ملت به فاز جدید فراسوی ملی<sup>۱</sup> گذار می‌کند (Harvey, 2000). لذا تأکید هاروی بر ناتوانی مدل ملی و منطقه‌ای، نگرش رابینسون در خصوص گذار به فراسوی ملی تداعی‌کننده ناکارآمدی دولت ملت در عصر جهانی شدن سیاست است که خود بیانگر گذار به همگنی سیاسی بر مبنای جوامع بشری در سطح فرا سرزمینی است؛ این روند، از سوی مادلسکی<sup>۲</sup> به عنوان یک فرآیند تکاملی نامیده می‌شود که سرانجام با شکل‌گیری حکومت جهانی پایان خواهد یافت. نامبرده مدعی است که از دیرباز برخی تلاش کرده‌اند که به این گیتی سیطره داشته باشند که در کل با شکست مواجه شدند؛ ولی به نظر می‌رسد که این خواست، با تکوین همگرایی عملی خواهد شد که سر آغاز آن را بایستی در سال‌های ۱۹۷۵ یعنی در گسترش دموکراسی به گوشه و کنار جهان ردیابی کرد (Robbinson, 2001). احتمالاً، بدین لحاظ بلیو<sup>۳</sup> بر رابطه تنگاتنگ دموکراسی و جهانی شدن تأکید می‌ورزد (Modelski, online). به هر حال مادلسکی از بررسی خود چنین نتیجه می‌گیرد که در سال ۲۰۸۰، کره خاکی شاهد یک حکومت جهانی خواهد شد. وی استدلال می‌کند که اساسی‌ترین مشخصه جهانی شدن سیاست پیدا شدن همگرایی در بین احاد بشری و گروه‌های مختلف سراسر جهان است. با ابداع این چنین هم‌آوایی همگی آنان ترجیح می‌دهند که در زیر یک سقف سیاسی جهانی جمع گردند که یکی از پیامدهای آن پایان کنش‌های تخصصی بین دولت‌های ملی است. بدین ترتیب احزاب می‌توانند در سطح کره خاکی سازمان‌دهی شوند و با تعامل دموکراتیک در راستای دست‌یابی بر اریکه قدرت جهانی با هم رقابت نمایند؛ و در نتیجه حاکمیت حزب اکثریت، صلح جهانی نیز تضمین می‌شود. مادلسکی اهرم‌هایی را که می‌توانند در راستای تحقق این پروژه تعیین‌کننده باشند، نام می‌برد که در راس آن‌ها، سازمان‌های دولتی و غیردولتی قرار دارند؛ او معتقد است که پایداری جهانی شدن سیاست منوط به موجودیت این

---

1- Transnational

2- Modelski

3- Beliaev





قبیل نهادهاست (Believe, online). چنانکه فرد<sup>۱</sup> نیز موتور محرکه جهانی شدن را در نهادهایی چون، اتحادیه‌های فراملی<sup>۲</sup>، سازمان‌های فراملی رسانه‌ها<sup>۳</sup>، سازمان‌های بین‌الدول<sup>۴</sup>، سازمان‌های غیردولتی<sup>۵</sup> و سازمان‌های جایگزین حکومتی<sup>۶</sup>، خلاصه می‌کند (پیشین).

شایان ذکر است که هم‌اکنون، کره خاکی در ابتدای جهانی شدن سیاست است که اکثر چالش‌های موجود بین‌المللی، عمدتاً برانگیخته از آن هستند. لذا تعریفی که هم‌اکنون می‌توان از جهانی شدن سیاست داد، بایستی خصوصیات گذار را پوشش دهد. بنابراین جهانی شدن سیاست، حاکی از روندی است که در آن سازمان‌های غیردولتی ملی و بین‌المللی فعالیت‌های حکومت‌ها را تحت نفوذ خود قرار می‌دهند که در تأثیرگذاری آنها، سازمان ملل متحد نقش کلیدی ایفا می‌نماید (Riggs, online). با توجه به این تعاریف و روند مذکور می‌توان تحلیل‌های جامعه‌شناختی سیاسی کارل مارکس و ماکس وبر را، در راستای فرضیه این مقاله، مبنی بر اینکه عصر جهانی شدن سیاست، با نگرش مارکس بیشتر هم‌سویی دارد، ارزیابی کرد.

### نظریات جامعه‌شناسی، کارل مارکس و ماکس وبر

پرداختن بر نظریه‌های جامعه‌شناختی مارکس و وبر، از حوصله این مقاله خارج است؛ ولی از آنجایی که، تفکرات جامعه‌شناسی سیاسی متفکران مورد مطالعه، از دیدگاه کلان جامعه‌شناختی آنها مایه می‌گیرند، لذا اشاره مختصر بر منشأ آن می‌تواند تفاوت‌های بنیادی اندیشمندان مذکور را مشخص نماید. اما به لحاظ جلوگیری از اطاله کلام به جای تشریح، صرفاً به داده‌های جدول ذیل بسنده خواهیم کرد که در مورد ابعاد مهم ساختار جامعه، است.

- 
- 1- Fred
  - 2- Transnational Corporations
  - 3- Transnational Media Organization
  - 4- Intergovernmental Organization
  - 5- Nongovernmental Organization
  - 6- Alternative Government Organizations

جدول (۱) اختلاف نظر مارکس و وبر در خصوص ابعاد حایز اهمیت جامعه

ابعاد	از نظر کارل مارکس	از نظر ماکس وبر
۱- اصول بنیادی جامعه	قشربندی‌های اجتماعی، طبقه که مبادی آن مالکیت بر ابزار تولید است	منزلت اجتماعی که مبادی آن سطوح تغییرپذیر شأن اجتماعی و پاداش‌های مادی است
۲- اصول بنیادی سازمان اجتماعی	طبقات اجتماعی	بروکراسی
۳- مفهوم سیستم اجتماعی	طبقات اجتماعی، جهت کنترل ابزارهای تولید و پاداش‌های مادی با هم در رقابت هستند	گروه‌های منزلتی و بروکرات‌ها در جهت دستیابی به منافع مادی و نمادی با هم در رقابت هستند
۴- اصول اساسی سیستم سیاسی	دولت و کارگزاران امور در تلاش هستند که منافع بخش حاکم بورژوازی را افزایش دهند	- گروه‌های منزلتی در جهت کنترل دولت در یک وضع رقابتی هستند؛ فقط هیچ گروهی به آن تسلط ندارد. - بروکراسی دولت به گونه غیرمنتظره، نابرابری‌های اجتماعی و منزلتی را رواج می‌دهد و نفوذ خود را در جهت توسعه ملی اعمال می‌کند.
۵- مفهوم اطاعت	سلطه بورژوازی بر پرولتاریا با توسل به ابزارهای تولید و ارتباطات	- حکام مسلط شهری با توسل به کنترل ابزارهای اداری و خشونت - تسلط ستادی حکام، از طریق کنترل پاداش‌های مادی و نمادی
۶- مفهوم تغییر	ناگهانی، کیفی و بروز تظاهرات سیاسی و سرانجام انقلاب	آهسته، کیفی و تضعیف در شکل اقتدار
۷- اصول منطقی	تغییر دیالکتیکی	تغییر دورانی
۸- اولویت‌ها	- اقتصادی؛ تمرکز سرمایه- پرولتاریاسازی و فقیر شدن - اجتماعی؛ تمرکز شهری- ارتباطات- سیاسی‌سازی- شعور طبقاتی	عدم وجود صورت خاص

Source: Anthony M. Orum: Op. Cit, P. 73

با توجه به یافته‌های جدول بالا می‌توان با تمایزات کلی جامعه‌شناسی مارکس و وبر آشنا شد؛ با این یادآوری که در این نوشته رویکردهای جامعه‌شناسی سیاسی آن دو بیشتر

مورد نظر است؛ لذا در ذیل، بحث را با بررسی دیدگاه آنها، در حول و حوش موضوع دنبال می‌کنیم.

### کارل مارکس: ۱۸۸۳-۱۸۱۸

در تاریخ شناخت قوانین حاکم بر زندگی سیاسی، آنچه که اولین بار به عنوان حوزه مستقل علمی درباره رابطه دولت با جامعه مطرح شده، بیشتر برگرفته از افکار کارل مارکس در قرن نوزدهم است؛ در اصل، اگر جامعه‌شناسی سیاسی به علمی گفته شود که به بررسی نقش نیروهای اجتماعی در تکوین دولت و سیاست‌گذاری‌های آن بپردازد، آن وقت می‌توان به صراحت ادعا نمود که بنیان‌گذار آن، کارل مارکس است. بدین مناسبت آنتونی اروم<sup>۱</sup> او را پدر علم جامعه‌شناسی سیاسی می‌نامد (Moghadam, 2005). چون یکی از مباحث عمده مارکس درباره ماهیت طبقاتی دولت تمرکز یافته است. بدین شرح که سازمانی به نام دولت تحت سیطره طبقه مسلط بر جامعه است و در راستای منافع آن عمل می‌کند. حال دارپر<sup>۲</sup> در تعریف مارکسیستی دولت، نکته نظر مطرح شده را چنین بیان می‌کند: «... دولت یک نهاد و یا ترکیبی از نهادهاست که از زور و توانایی لازم در جهت بقای طبقه مسلط برخوردار است و با توسل به یک سری کارگزاران اجتماعی، از تغییر بنیادی روابط مالکیت و اذهان طبقات دیگر نسبت به وضع موجود مقابله می‌کند...» (Orum, 1989). مارکس در توجیه ماهیت طبقاتی دولت، بیشتر به این گفتمان بسنده می‌کند که خلاق همه مصنوعات، نهادها و از جمله دولت، انسان است؛ از نظر وی در هر دوره تاریخی، صرفاً بخشی از انسان‌ها می‌توانند خلاق باشند؛ چنانکه بعد از انقلابات صنعتی، این بورژوازی بود که برای ساختن مصنوعات و نهادهای مورد نیاز خود از توانایی‌های لازم برخوردار بود. او به عنوان یک طبقه انقلابی عمل کرد و فتودالیت را با فروپاشی مواجه ساخت و دولتی را جایگزین آن نمود که در جهت منافع و نیازهای آن کار کند؛ غافل از اینکه، همین انسان با گذشت زمان، اسیر مخلوقات خود می‌شود و بر مزیت و ازلیت دستاوردهای خود ایمان پیدا می‌کند؛ در این مرحله است که

1- Anthony Orum

2- Hall Darper

به قول لوکاج<sup>۱</sup> با پدیده شی‌زدگی<sup>۲</sup> مواجه می‌شود؛ بدین معنا که روابط اجتماعی را فراتر از کنترل خود می‌بیند و به این باور دست می‌یابد که آنها کیفیت ثابت و تغییرناپذیر هستند و سرانجام در نتیجه آن، با از خود بیگانگی مواجه می‌شود (Draper, 1977) و این همان فرآیندی است که جامعه را به ظهور یک طبقه مبتکر و انقلابی دیگر آستان می‌سازد.

با این وجود، یک سلسله داده‌های عینی بیانگر این واقعیت است که در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، دولت‌هایی بودند که تحت کنترل هیچ یک از طبقات اجتماعی نبودند که یکی از مثال‌های کلاسیک و معروف آن، حکومت لوئی بناپارت<sup>۳</sup> است که بعد از کودتای نظامی سال ۱۸۵۱ در فرانسه اتفاق افتاد و بعدها در ادبیات سیاسی مارکسیسم به بناپارتیسم شهرت یافت. شایان توجه است که مارکس و پیروانش دولت‌های بناپارتی را یکی از شگردهای اساسی بورژوازی می‌دانند. دارپر جایگاه کارل مارکس را در مورد پدیده یاد شده، چنین بیان می‌کند:

«... اگر چنانچه، بورژوازی در چارچوب نظام دموکراتیک به کنترل ناآرامی‌ها<sup>۴</sup> و لرزش‌های<sup>۵</sup> اجتماعی موفق نشود، آن وقت برای اینکه به عنوان یک طبقه به موجودیت خود دوام و قوام بخشد، به گونه‌ای غیرمستقیم اقتدار سیاسی را در اختیار یک گروه توانا قرار می‌دهد که بتواند اداره فورماسیون اجتماعی-اقتصادی را به دست گیرد. از نظر مارکس، مثال کلاسیک آن دیکتاتورهای نظامی دوران انقلاب ۱۸۴۸ اروپا و حکومت لوئی بناپارت است که با یک کودتا در ۱۵ دسامبر سال ۱۸۵۱ در فرانسه اریکه قدرت را قبضه کرد...» (Lukacs, 1977).

همین‌طور، فردریک انگلس نیز در خصوص ماهیت دولت‌های بناپارتیستی در نامه مورخه ۱۳ مارس ۱۸۶۶ که به مارکس نوشته است، افکار خود را درباره آن چنین تشریح می‌کند:

- 
- 1- Lukacs
  - 2- Reification
  - 3- Louis Bonapart
  - 4- Agitations
  - 5- Shakes

«... به هر حال بناپارتیسم مذهب واقعی، بورژوازی است؛ به طوری که به وضوح مشاهده می‌کنیم، بورژوازی رفته‌رفته، توانایی مستقیم کنترل فورماسیون اجتماعی - اقتصادی را از دست می‌دهد و بناپارتیست به یک وضع عادی نیمه‌دیکتاتوری درمی‌آید؛ اگر چه دولت علناً در مقابل بورژوازی قرار گرفته و در اقتدار سیاسی برای آن موقعیتی قائل نشده است؛ با این همه همانند یک مدافع سر سخت مادی بورژوازی عمل می‌کند...» (Polantzas, 1973).

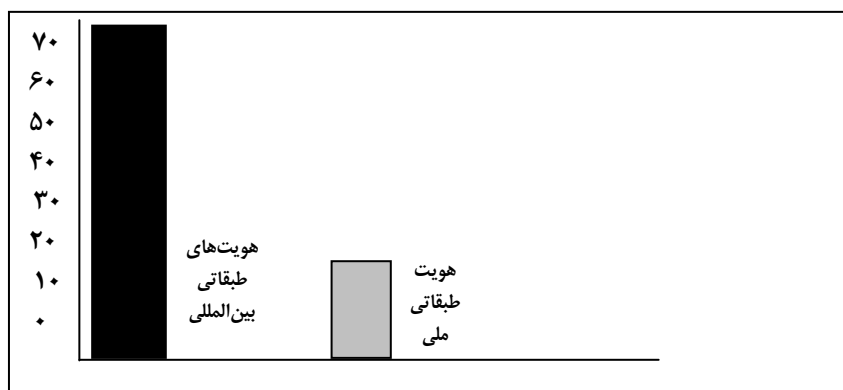
به هر صورت در توجیه نظام‌های بناپارتیستی بین صاحب‌نظران مارکسیستی، کم و بیش هم‌آوایی وجود دارد که این نوع حکومت‌ها، محصول تعادل در درگیری‌های طبقاتی است که در این خصوص دارپر، استدلال مارکس را چنین بیان می‌کند: «... اسرار توفیق بناپارت در سنت اسم آن نهفته است؛ زیرا وی توانست از تعادل درگیری‌های طبقاتی جامعه فرانسه، بگونه گذرا به وضعیت موجود حاکم شود...» (پیشین).

در هر حال، آنچه که از دیدگاه مارکس در مورد دولت می‌توان برداشت نمود، ماهیت طبقاتی آن است که این خصلت در شکل بناپارتیستی نیز قابل تردید نیست. با این وضع، پرسشی که می‌تواند در توجیه، فرضیه این نوشته معنادار باشد، این است که آیا طبقه اجتماعی یک مقوله بومی و یا ملی است؟ طبعاً جامعه‌شناسی متعارف، طبقات را در درون دولت - ملت، مورد مطالعه می‌کند، در مقابل در اندیشه‌های مارکسیست‌ها نمی‌توان طبقه را بومی و یا ملی قلمداد کرد و جهانی بودن آنها، اساس نگرش‌های وی را تشکیل می‌دهد؛ چون او پدیده ملت را یک متغیر ذهنی می‌دانست و آنچه که، از نظر وی واقعیت عینی دارد، طبقات اجتماعی است و دولت، سازمان سیاسی طبقه مسلط بر جامعه است. لذا اگر ملت موجودیت عینی ندارد، از حاکمیت آن نیز نمی‌توان سخن گفت. آنکه حاکمیت دارد، طبقه است که قابل رویت است و براساس پیوندهای عینی روابط تولید تعریف و شناسایی می‌شوند. از این رو، فی‌نفسه نه بورژوازی و نه پرولتاریا نمی‌توانند بومی یا ملی باشند؛ برای اینکه اصل تضاد تخصصی<sup>۱</sup> جهانشمول است؛ چنانکه هاروی بر خصیصه جهانی کاپیتالیزم اشاره می‌کند و می‌نویسد که: مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست تصریح نموده‌اند که

کاپیتالیسم نه فقط به یک بازار جهانی نیازمند است، بلکه جهت تأسیس بازار مداوم و در حال توسعه<sup>۱</sup>، اقتضاء می‌کند که در روی کره خاکی لانه<sup>۲</sup> کند و برای خود موضع گیرد (Darper, 1977). مضاف بر این، اندیشمندانی چون لنین<sup>۳</sup> و روزا لوکزامبورگ<sup>۴</sup>، در نظریه امپریالیسم، ابعاد جهانی کاپیتالیسم را یادآور شدند و هر دو نجات انباشت سرمایه را، در جغرافیای جهانی آن جستجو کرده‌اند (Harvey, 2000). از این گذشته نظریه‌پردازان توسعه‌نیافتگی، از جمله والراشتاین<sup>۵</sup>، رادنی<sup>۶</sup>، آندره گوندرفرانک<sup>۷</sup>... و امثالهم، همگی جهان را به عنوان یک سیستم قلمداد نموده و به ابعاد جهانی توسعه‌نیافتگی تأکید کرده‌اند (پیشین). شایان ذکر است که برخی از پژوهشگران با توسل به یک سری آمار و ارقام نشان می‌دهند که از یک صد کمپانی بزرگ جهان، نصف آنها وابسته به هیچ دولت - ملتی نیست (پیشین). با این وضع در جهانی عمل کردن بورژوازی شکی نیست؛ آنچه که عمدتاً محلی و یا ملی عمل می‌کند، در اصل بخش دون نیروهای کار بود که بر اساس احساسات و عوامل ذهنی به اطراف خود می‌نگرند؛ بدین لحاظ مارکسیست‌ها کارگران را به اتحاد جهانی دعوت می‌کردند که کارولین<sup>۸</sup> پاسخ به آن را با توسل به شکل‌گیری هویت جهانی پرولتاریا، در کشورهای صنعتی اروپا، بین سال‌های ۱۸۷۰-۱۹۷۰، بر اساس نمودار ذیل نشان داده است؛ به طوری که مشاهده می‌شود در سال‌های ۱۹۷۰، هویت جهانی آنها در مقایسه با هویت ملی به میزان قابل توجهی افزایش یافته است (Benson and Lloyd, 1983) لذا احتمال می‌رود که تصادفی نباشد که مادلسکی سرآغاز جهانی شدن سیاست را در سال‌های ۱۹۷۵، می‌بیند که با گسترش دموکراسی سیاسی به اقصاء نقاط جهان همزمان است (Volgar, 1985).

- 
- 1- Constantly Expanding Market
  - 2- Nestle
  - 3- Lenin
  - 4- R.Luxemburg
  - 5- Wallerstein
  - 6- Radney
  - 7- A.G.Frank
  - 8- Carolyn

## نمودار هویت کارگران کشورهای صنعتی در سال‌های ۱۹۷۰



همدلی و جهانی عمل کردن طبقات دون دانست؛ چرا که اولین بار در این شهر بود که عوامل ذهنی تفرقه، همانند نژاد، قومیت، ملیت ... و غیره نتوانست مانع اتحاد نیروی کار در سطح جهانی شود. در این خصوص نوشته‌های روگر بورباچ<sup>۲</sup> معنادار است؛ وی اذعان می‌کند، آنچه که در تظاهرات سیاتل حضور نداشت، اهرم‌های سیاسی متعارف دولت - ملت‌ها، یعنی احزاب بود و چنین می‌نویسد:

«... در آخرین روزهای هزاره دوم، سیاتل شاهد تظاهرات خونین بود که در آن کشاورزان فرانسوی، کانادایی، آمریکایی و برنج‌کاران کره جنوبی<sup>۳</sup>، موزکاران کارائیبی<sup>۴</sup>، سندیکاها، کامیون‌داران، کارگران انترناسیونال... و گروه‌های مختلف در کنار هم، علیه تجارت جهانی شعار می‌دادند و آنها می‌گفتند که تجارت مشروع می‌خواهیم نه تجارت آزاد<sup>۵</sup> و کارگران انترناسیونال، نهادهای مالی و سازمان‌های بین‌المللی از جمله صندوق

1- Seattle  
 2- Roger, Burbach  
 3- South Korean Rice Growers  
 4- Caribbean Banana Farmers  
 5- Fair Trade not Free Trade

بین‌المللی پول و بانک جهانی را محکوم می‌کردند که به نفع سرمایه‌داران عمل می‌کنند...» (Modleski, online).

چنانکه مشاهده می‌شود شعارها و صف‌آرایی‌ها در سیاتل در حول و حوش علیه منافع طبقه سرمایه‌داران محوریت یافته بود؛ لذا اگر ماهیت اجتماعی تظاهرکنندگان شهر یاد شده با توسل به شعارهای مطرح شده و همچنین موقعیت اجتماعی آنها تحلیل محتوا گردد، می‌توان به این نتیجه دست یافت که در سیاتل یک درگیری طبقاتی در سطح جهانی روی داده بود، نه مخالفت با جهانی شدن؛ این حادثه بیانگر آغاز گسترش اتحاد نیروهای کار در آن سوی مرزهاست. معترضان در تظاهرات، نهادهای مالی بین‌المللی را به لحاظ اینکه سیاست‌های اقتصادی جهان را به نفع کاپیتالیسم رقم می‌زنند محکوم می‌کردند؛ در این باره تئودور کوهن<sup>۱</sup> در بررسی خود، بر نقش جهت‌دهنده ایالات متحده آمریکا و انگلستان در نهادهای مالی بین‌المللی، همانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول اشاره می‌کند که به نظر می‌رسد همراه‌کننده باشد؛ به خاطر اینکه، نقش دولت - ملت‌هایی چون انگلستان و آمریکا را نمایان می‌سازد؛ در مقابل آرچر<sup>۲</sup> استدلال می‌کند که در ساختار هر نوع قدرت از جمله سازمان‌های بین‌المللی در تحلیل نهایی سلطه طبقاتی وجود دارد (Cohn, 2000)، لذا اگر تظاهرکنندگان در سیاتل چشم خود را متوجه نهادهای مالی و سازمان‌های بین‌المللی نموده بودند، تردیدی نیست که بنا به دلایلی طبقاتی بود.

حال با کمی تأمل در مطالب بحث شده، می‌توان قابلیت پوشش‌دهی گفتمان مارکس را از برخی جوانب در عصر جهانی شدن سیاست مشاهده نمود؛ برای اینکه هر دو نیروی روابط تولید در فرآیند گذار به سوی جهانی شدن هستند و چالش‌های آنها صراحتاً ابعاد جهانی به خود گرفته‌اند که می‌طلبد هر دو به شگردهای خاص خود متوسل شوند که به نظر نگارنده این سطور، فعلاً این کاپیتالیسم است که با بازنگری در لیبرالیسم، تلاش می‌کند که به حاکمیت دوپست ساله خود، که به قول والراشتاین در سال ۱۷۸۹ شروع شده و در سال‌های ۱۹۸۹، یعنی با فروپاشی بلوک شرق، پایه‌های آن متزلزل گشته (Archer, 1993) استمرار

1- T. Cohn

2- Archer



بخشد. لذا ایجاد فرصت‌های سیاسی، که به موجب آن جنبش‌های هویت‌خواهی بر مبنای قومی، نژادی، مذهبی ... و یا به اشکال نهادهای جامعه مدنی در سراسر جهان به انحای نشو و نما می‌کنند، بخشی از سیاست‌های جهانی لیبرالیسم است؛ گرچه در مورد علل پیدا شدن فرصت‌های سیاسی، تحلیل‌گران، تا به امروز باز و بسته بودن فضای سیاسی را ملاک قرار می‌دادند، ولی پژوهش‌های ۲۰۰۸ به خوبی نشان می‌دهد که علل آن، شگردهای خود ساختار سیاسی است؛ چون در تحلیل نهایی از فرصت‌های ایجاد شده، نظام حاکم و کارگزاران آن بهره‌مند می‌شوند (Wallerstein, 1992). بدین ترتیب اگر کشورها هرروز با مطالبات سیاسی گروه‌های مختلف قومی، نژادی، مذهبی ... و امثالهم مواجه می‌شوند، بیشتر از سیاست‌های جهان وطنی‌گرایی لیبرال<sup>۱</sup> مایه می‌گیرند (Ramos, 2008). بنابه ادعای فلورینی آن<sup>۲</sup> با تجزیه دولت‌های ملی که عمدتاً چند قومی و نژادی هستند، جای آنها را دولت‌های ایالتی خواهد گرفت که از یک قوم و یا نژاد هم‌جنس باشند و به تبع آن دولت - ملت‌های موجود کوچک می‌شوند و توانایی خود را در حیطه‌های اقتصادی و اشتغال از دست می‌دهند که در نتیجه آن امکان حکومت جهانی بر مبنای دموکراسی که پایه‌های آن لیبرالیسم است، تحقق می‌یابد (Chandler, 2009). ذکر این نکته ضروری است که برخی در تکوین پروژه جهان وطنی‌گرایی لیبرالیسم بر نقش نهادهای جامعه مدنی جهانی، اشاره می‌کنند، اما نباید فراموش کرد که همین نهادها، به استناد اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر و بویژه، بیانیه ۱۹۹۲<sup>۳</sup> سازمان ملل، مبنی بر محترم شمردن حقوق اقلیت‌های ملی، قومی، مذهبی، زبانی ... (Florini, 2003) برای جنبش‌های هویت‌خواهی بسترسازی می‌نمایند. حال از آنجا که ایدئولوژی جهانی شدن را، لیبرالیسم هدایت می‌کند (OHCHR, online) که در ریشه‌های آن منافع نظام اقتصادی آزاد نهفته است، لذا آنچه که تحت عنوان جهانی شدن سیاست اتفاق می‌افتد، به غیر از پیشگویی مارکسیسم در تئوری امپریالیسم، تحول

---

1- Liberal Cosmopolitanism

2- Florini Ann

3- Declaration On The Rights Of Persons Belonging to National Or Ethnic, Religious and Lingustic Minorities

دیگری نیست. بنابراین این جریان فکری به روشنی عصر جهانی شدن سیاست را پوشش می‌دهد.

### ماکس وبر: ۱۸۶۳-۱۹۲۰

بررسی‌ها نشان می‌دهد که ماکس وبر به‌طور مستقیم وارد عرصه جامعه‌شناسی سیاسی نشده است؛ بویژه در مورد رابطه دولت با طبقات اجتماعی و نقش قدرت‌های مختلف در فرآیند خطامشی‌سازی و تصمیم‌گیری، مطالعه نکرده است، صحت و سقم این چنین برداشت را می‌توان در این ادعای هلد<sup>۱</sup> ملاحظه کرد، او می‌نویسد: «در آثار وبر نباید دنبال یافتن پاسخ به این سوال باشیم که چه رابطه‌ای بین دولت و سرمایه‌داران است؟» برای وبر چنین سوالاتی مطرح نبود؛ وی بیشتر توجه خود را به انواع اقتدار، پایه‌های مشروعیت و ساختار بروکراتیک دولت معطوف نموده بود (Beliaev, online). از نظر وبر دولت مدرن، که بر اساس دولت - ملت سازمان یافته است، شامل ویژگی‌های بروکراسی جدید و نوع سلطه و مشروعیت آن است. منظور از بروکراسی نو، این است که در آن پست‌های سازمانی، وظایف و اختیارات کارکنان، تابع یک سری اصول، مقررات و گزینش عقلایی است و هیچ یک از آن متغیرها، در قلمرو مالکیت خصوصی افراد ذریبط سازمانی قرار نمی‌گیرند؛ نه قابل فروش هستند و نه قابل انتقال به مورث. ممکن است به این دلیل ماکس وبر، بروکراسی نوین را شکل پیشرفته اقتدار عقلایی و قانونی می‌داند؛ در حکومت‌های غیرعقلانی همانند نظام‌های اریستوکراتیک و یا در سیستم‌هایی که صاحبان سرمایه به‌طور مستقیم نظام‌های اداری را تحت کنترل خود قرار می‌دهند، سمت‌های سازمانی به انحایی براساس ملاحظات مادی و یا معنوی در بین افراد و وابستگان توزیع می‌شود (Held, 1989).

از این گذشته، وبر، معتقد است: که «دولت مدرن از یک قانونمندی درونی برخوردار است که سیر تحول آن تابع پویای مستقل خودش است». بنابراین وی به انفصال حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی و نهاد دولت معتقد است؛ به گمان، وجود بروکراسی مستقل در شوروی سابق و یا اشکال دولت‌های به اصطلاح بناپارتیستی و یا نظام‌های بروکراتیک

1- Held

جهان سومی، می‌تواند نگرش ماکس وبر در قبال استقلال دولت از طبقات را تقویت کند. با این وجود، استقلال دولت و بروکراسی آن از طبقات بدان معنا نیست که به هیچ‌وجه از سوی جامعه قابل کنترل نیست؛ چنانکه، آلفرد وبر<sup>۱</sup> در مقام دفاع از برادرش ماکس وبر به این نکته اشاره می‌کند که اگر بروکراسی را به عنوان یک نهاد مستقل اطلاق کنیم با اشتباه بزرگی مواجه خواهیم شد؛ چون در تحلیل نهایی این ساختار اجتماعی است که آن را تحت کنترل خود قرار داده است (Albrow, 1970). حال اگر بپذیریم که ساختار اجتماعی فاقد سلسله‌مراتب قدرتی است، آن وقت چگونگی کنترل بروکراسی همیشه به عنوان هاله‌ای از ابهام باقی خواهد ماند.

در هر حالت، اگر در رهیافت‌های وبر، که در خصوص پدیده قدرت، ساختار دولت و رابطه اندیشه‌ها با منافع اجتماعی مطرح نموده، تأملی داشته باشیم، می‌توانیم طیف کلانی از حوزه‌های جامعه‌شناسی سیاسی را در افکار وی مشاهده کنیم؛ در واقع، کارل مارکس با طرح این ادعا که بین دولت و طبقات اجتماعی رابطه دارد، توانست پیشتاز جامعه‌شناسی سیاسی شود. عکس آن ادعا نیز که از سوی ماکس وبر مطرح شده است، می‌تواند موجب شود که وی در بین پیشکسوتان این علم قرار گیرد؛ بنابراین در تحلیل نهایی، هر دو اندیشمند در تلاش بودند به طریقی جایگاه دولت را در جامعه تبیین نمایند؛ با این تفاوت که مارکس به تاز رابطه طبقاتی دولت و اقتصاد، ماکس وبر بر عدم آن و انواع اقتدار سیاسی توجه قرار کرده‌اند.

در سطور فوق ایده‌های وبر در مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی به اختصار تشریح شد. آنچه که در مباحث وی می‌تواند در راستای توجیه فرضیه این مقاله، یعنی در خصوص کارایی رویکرد او در عصر جهانی شدن سیاست قابل بررسی باشد، بیشتر به تعریف دولت مربوط است؛ اگر وبر به سازمانی دولت می‌گوید که انحصار کاربرد مشروع زور فیزیکی در یک سرزمینی معین را در اختیار داشته باشد (Marx and Engles, 1987) آن وقت محدوده نفوذ دولت را مشخص نموده که آن حدود، همان دولت - ملت، است. قابل توجه

---

1 - Alfred Weber

است که اساسی‌ترین سوال جامعه‌شناسی سیاسی در اطراف ساختار اجتماعی دولت تمرکز می‌یابد که صاحب‌نظران مورد مطالعه این نوشته مواضع مشخص را در قبال آن مطرح نموده‌اند که قبلاً به آنها اشاره شد. حال با کمی تعمق در نگرش‌های آن دو، می‌توان به این نتیجه دست یافت که نظریات ماکس وبر بنابه توجیحات ذیل، بیشتر عصر دولت - ملت را پوشش می‌دهد که با جهانی شدن سیاست با فقدان اعتبار رو به رو خواهد شد.

در تعریف ماکس وبر از دولت، با توجه به سخن شوارز مانتل<sup>۱</sup>، می‌توان سه نکته را از همدیگر منفک ساخت که یکی از آنها قلمرو جغرافیای آن است؛ چون وی گروهی را سیاسی می‌نامد که ادعای حاکمیت در محدوده معینی را داشته باشد. بنابراین دو عنصر دیگر دولت، یعنی قدرت کنترل و اعمال زور مشروع فیزیکی از عناصر تکمیلی آن بشمار می‌رود. قابل یادآوری است که کم و بیش، اکثر گروه‌ها از قدرت کنترل و کاربرد زور مشروع فیزیکی برخوردار هستند، تنها فرقی که گروه سیاسی را از آنها متمایز می‌کند به ادعای حاکمیت ارضی در یک عرصه جغرافیای معین مربوط است؛ ماکس وبر در این خصوص چنین می‌نویسد:

«... گروه صنفی سیاسی، علاوه بر اینکه از میان وسایل گوناگون برای تحقق نظام اقتدارش از زور جسمانی استفاده می‌کند، دارای ویژگی نیز هست که ادعا می‌کند، اقتدار کارکنان اداری‌اش در قلمرو سرزمین لازم‌الاجتناب است و به کمک زور از این ادعای خود دفاع می‌کند. هر گاه گروه‌های صنفی، که از زور استفاده می‌کنند، مدعی حاکمیت ارضی نیز باشند، اعم از اینکه گروه‌های مذکور اجتماعات روستایی یا حتی فقط گروه‌های خانواده، تجمع‌های صنفی یا کارگری (مانند شوراهای) به شمار می‌روند. باید آنها را بر اساس تعریف به همان میزان گروه‌های سیاسی دانست» (وبر، ۱۳۶۸).

از نظر وبر، دولت مدرن که بر اساس دولت - ملت سازمان یافته است، با دولت‌های دیگر، یک رابطه رقابتی دارد و برپایه حاکمیت ملی، از حدود و ثغور خود دفاع می‌کند. در این اثناء ماکس وبر از سه نوع اقتدار سنتی، کاریزماتیک و بروکراتیک سخن می‌گوید و بر این عقیده است که اقتدار بروکراتیک، عقلانی و قانون محور است و در آن نهاد قانون-

گذاری، کاربرد زور مشروع فیزیکی را صادر می‌کند و حاکمیت ملی نیز به وسیله آن که در ادبیات حقوق اساسی به قوه مقننه معروف است، تجلی می‌یابد. حال اگر حاکمیت قید شده، به انتحایی تحت تأثیر عوامل فراملی قرار گیرد، آن وقت دیدگاه وی از دولت، لااقل در دوره جهانی شدن سیاست، که دامنه اختیارات دولت - ملت محدود می‌شود، قابل دفاع نخواهد بود. به عنوان مثال، مراجع قانون‌گذاری براساس حقوق بشر، به وضع قوانین مبادرت می‌کنند، قراین و شواهد موجود نشان می‌دهد که لااقل در اکثر کشورهای اتحادیه اروپا، مبادی حقوق موضوعه را حقوق بشر تشکیل می‌دهد ("Our Model" of an "Open Society") که ماهیتاً دربرگیرنده طیف وسیعی از آزادی‌های بشری، از جمله روابط تولید و توزیع ثروت در جامعه است که هم‌اکنون از مطالبات اساسی نولیبرال‌ها هستند. براساس بررسی‌های مارتینز<sup>۱</sup>، خواست لیبرال‌های جدید عبارتند از: ۱) استمرار قواعد بازار، ۲) قطع هزینه‌های عمومی برای خدمات اجتماعی، ۳) بازنگری و تنظیم مجدد، ۴) خصوصی‌سازی، ۵) حذف مفاهیم کالای عمومی یا عامه (Sabine, 1961) که عمدتاً مقابله با سیاست‌های دولت رفاه است که همگی آنها براساس منطق اعتقاد به حقوق بشر نشأت می‌یابد. بنابراین ترجیح حقوق بشر، تناقض آشکاری با صلاحیت وضع قوانین از سوی دولت - ملت‌هاست.

با این اوصاف، اگر خود دولت‌های ملی تحت تأثیر ویژگی‌های اقتصادی هزاره سوم که بروس<sup>۲</sup> آن را در همگرایی جهانی تولید، بازار سرمایه، تغییر اقتصاد سوسیالیسم به کاپیتالیسم و خصوصی‌سازی گسترده خلاصه می‌کند (Sage, online) قرار گیرند و در جهت رفع تناقض ذکر شده عمل نمایند آن وقت بین حقوق موضوعه و حقوق بشر یک رابطه سلسله‌مراتبی به وجود می‌آید که در آن حقوق بشر بر حقوق موضوعه مقدم خواهد شد و به عبارت دیگر مجوز قانون‌گذاری و نوع آن را یک حقوق جهانی تعیین خواهد کرد که نتیجه آن، همگن‌سازی حقوق در بین دولت‌های تشکیل‌دهنده نظام جهانی است؛ لذا به نظر می‌رسد که این چنین روند پیامدهای زیر را به همراه داشته باشد:

---

1- Martinez

2- Bruce

\* اولاً، نظام‌های آموزشی در جوامع مختلف به سمت تجانس سوق می‌یابند، از هم اکنون شاهد تعلیم و تربیت همانند، در کشورهای OECD<sup>۱</sup> هستیم که برنامه تحصیلی خودشان را براساس نیازهای جهانی شدن تنظیم می‌کنند (Martines & Garcia, online) و مهاجرت در مجموعه کشورهای این مجموعه تابع یک سلسله، سیاست‌های آزمونی هم‌محتوا و هم‌شکل است و در این خصوص کشورهای ملی، برنامه‌های مشابه اتخاذ می‌کنند (Carruthers & Uzzi, 2000). شاید از این‌رو جان مایر<sup>۲</sup> و دیگران استدلال می‌کنند که دولت - ملت‌ها جهت گسترش فرهنگ جهانی در یک فرآیند معاشرتی قرار گرفته‌اند (Edwards & Usher, 2000).

\* ثانیاً، همگن‌سازی حقوقی، صلاحیت دولت - ملت‌ها را در قلمرو جغرافیای خود محدود می‌کند؛ چرا که اختیارات وضع قوانین آن قبلاً از سوی حقوق بشر تعریف شده است که عواقب آن، افول صلاحیت، سیاست‌گذاری‌های اجتماعی، اقتصادی ... فرهنگی است. بدین ترتیب، دولت - ملت‌ها، اساسی‌ترین کارکرد سیاسی خود را که به نظر می‌رسد، توزیع قدرت‌مندانانه ارزش‌ها بود، از دست می‌دهند و بعد از این تنها صلاحیتی که می‌توانند داشته باشند، اجرای قوانینی است که منشأ حقوق بشری و یا جهانی دارد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت دولت‌های ملی در دوران جهانی شدن سیاست، کمیته اجرای قوانین خواهند شد که برخلاف گفتمان ماکس وبر نه منشأ قلمروی خاص جغرافیایی دارند و نه رابطه رقابت‌آمیز با دولت‌های دیگر.

### نتیجه

در اندیشه‌های کارل مارکس، جهان به وسیله یک سری شگردهای بورژوازی با مرزبندی‌های سرزمینی، سیاسی، فرهنگی... و امثالهم مواجه شده است؛ بنابراین اگر امروزه جهانی شدن می‌رود که این چنین تفکیک را کم‌رنگ سازد، تحولی است که علل و آینده آن را ابتدا به گونه سیستماتیک مارکس پیش‌بینی نموده است نه ماکس وبر؛ با این حال

1- Organization for Economic Co- Operation and Development

2- John W. Meyer

اساسی‌ترین مسأله «علم» شناخت قانونمندی پدیده مورد پژوهش است که از این نظر با ایدئولوژی که در راستای کتمان واقعیت عمل می‌کند، تعارض دارد؛ لذا از دیدگاه کارکردی، نقش ایدئولوژیکی مارکسیسم را نمی‌توان انکار کرد. اما، هر تفکری که بتواند پاره‌ای از مجهولات را معلوم سازد، استقبال از آن به نام دانش علمی ناگزیر است. بنابراین برخلاف روش تحقیق دهه‌های حاکمیت جنگ سرد که نگرش التقاطی، با یک‌انگ غیرعلمی منتفی می‌شد، امروزه اصل دستیابی به داده‌های مورد اعتماد، اقتضاء می‌کند که از هر نحوه‌ای که محقق را به علم هدایت کند، بهره‌گیرد و لذا اگر جهانی شدن سیاست با رهیافت‌های مارکسیسم همخوانی دارد، برجسته کردن آن به نام انضباط علمی ضروری است.

## منابع

- ۱- وبر، ماکس (۱۳۶۸)، *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*، چاپ دوم، مترجم، احمد صدراپی، تهران، نشر مرکز، ص ۱۴۲.
- ۲- وبر، ماکس (۱۳۸۰)، *دین، قدرت و جامعه*، مترجم، احمد تدین، تهران، انتشارات هرمس، ص ۱۹۷-۲۰۷.
- ۳- وینست، آندرو (۱۳۷۱)، *نظریه‌های دولت*، مترجم حسین بشریه، تهران، نشر نی، ص ۱۵-۷۶.
- 4- Albrow, M.C. (1970), *Bureaucracy*, London: Macmillan, Passim.
- 5- Archer, Clive (1993), *International Organization*, Second ed. London & New York: Routledge, P. 134.
- 6- Beliaev, Mikhail, *Democracy and Globalization: Sources of Discontent*, <globalization.icaap.org/content/v3.1/04\_beliae.html>.
- 7- Bilton, Tony, etal. (1996), *Introductory Sociology*, Third ed. New York: Palgrave Macmillan, PP. 313-24. 21- Benson, Ian, and John, Lioyd (1983), *New Technology and Industrial Change the Impact of the Scientific-Technical Revolution on Labour and Industry*, London: Kogan Page, Nichols Pub. Co. P. 77.
- 8- Burbach, Roger (2001), *Globalization and Postmodern Politics*, New York: Pluto, PP. 2-4.
- 9- Carruthers, Bruce G., and Brian Uzzi (2000), Economic Sociology in the New Millennium, *Contemporary Sociology*, 3rd ser. 29: 486-94.
- 10- Chandler, David (2009), Critiquing Liberal Cosmopolitanism? The Limits of the Biopolitical Approach, *International Political Sociology* 3, PP: 53-70.
- 11- Cohn, Theodore H. (2000), *Global Political Economy Theory and Practice*, New York: Longman, P.13.
- 12- Connor, Walker (1984), *National Question in Marxist-Leninist Theory and Strategy*, Princeton, N.J: Princeton, UP. PP. 32-4.
- 13- Draper, Hal. (1977), *Karl Marx's Theory of Revolution, Vol I: State and Bureaucracy*, New York & London: Monthly Review P. 251



- 14- Edwards, Richard, and Robin Usher (2000), *Globalization and Pedagogy Space, Place and Identity*, New York: Routledge Falmer, Passim.
- 15- Florini, Ann (2003), *The Coming Democracy New Rules For Running A New World*, New York: Island Publication, P. 192.  
<[http://www.age-of-the-sage.org/framework\\_convention.html](http://www.age-of-the-sage.org/framework_convention.html)>.
- 16- Harvey, David (2000), Globalization in Question in *Globalization and Social Change*, ed.by Johannes, D. Schmidt and Jacques, Hersh, Routledge, London, PP. 19-115.
- 17- Held, David (1989), *Political Theory and the Modern State Essays on State, Power and Democracy*, Cambridge: Polity Publication, P. 192.
- 18- Hertz H. John (1961), The Rise and Denise of Territorial State in *International Politics and Foreign Policy*, ed. James N. Rosenau, New York: Free Press, Pp. 80-4.
- 19- Kohn, Hans (1961), *Nationalism, Its Meaning and History*, Princeton, N.J.: Von Nostrand.P.17.
- 20- K. Marx and F. Engels. (1987), *The Communist Manifesto*, Cited, In: John Schwarzmantel, *Structures of Power: An Introduction to Politics*, Martin's Press, New York.P.66
- 21- Lukács, Georg. (1971), *History and Class Consciousness*, New York: The MIT PP.88-222
- 22- Martinez, Elizabeth, and Arnolodo Garcia, What is Neoliberalism? *CorpWatch; Index*. <<http://www.corpwatch.org/article.php?id=376>>.
- 23- McLean, Iain (1997), *Concise Oxford Dictionary of Politics*, Oxford: Oxford UP, P. 331.
- 24- Modelski, George, and Tessaleno Devezas, Long-Term Trend in World Politics, *UW Faculty Web Serve*,  
<<http://faculty.washington.edu/modelski/PolGloGPE.htm>>.
- 25- Moghadam, Valentine M. (2005), *Globalizing Women Transnational Feminist Networks (Themes in Global Social Change)*, New York: The Johns Hopkins, UP. P. 35.

- 26- Nash, Kate (1999), *Contemporary Political Sociology*, John Wiley & Sons Inc. Pp. 19-22.
- 27- OHCHR Declaration on the Rights of Persons Belonging to National or Ethnic, Religious or Linguistic Minorities, *Homepage*, <[http://www.unhchr.ch/html/menu3/b/d\\_minori.htm](http://www.unhchr.ch/html/menu3/b/d_minori.htm)>.
- 28- Orum, Anthony M. (1989), *Introduction to Political Sociology the Social Anatomy of the Body Politic*, Englewood Cliffs, N.J: Prentice Hall, P. 9.
- 29- Poulantzas, Nicos Ar. (1973), *Political Power and Social Classes*, London: Verso Editions, PP. 258-259.
- 30- Ramos, Howard (2008), Opportunity for Whom? Political Opportunity and Critical Events in Canadian Aboriginal Mobilization, 1951-2000”, *Social Forces* 2<sup>nd</sup> ser. 87, PP. 795-823.
- 31- Riggs, Fred W., Globalization: Key Concepts, <<http://webdata.soc.hawaii.edu/FredR/glocon.htm>>.
- 32- Robinson J. William (2001), “Globalization on the Ground” Ed. By Christopher C.; Dunn S. Jonas and Nelson, Amaro; in *Globalization on the Ground: Postbellum Guatemala Democracy and Development*, Pluto, Press, London, P. 189.
- 33- Sabine, George H. (1961), *A History of Political Theory*, New York: Holt, Rinehart and Winston, PP. 402-5.
- 34- Sage Framework Convention National Minorities Protection, Spiritual Insights Quotations Faith vs Reason Debate Mysticism in World Religions.
- 35- Vogler, Carolyn M. (1985), *Nation State the Neglected Dimension of Class*, Aldershot, Hants, England: Gower Pub. Co. P. 119.
- 36- Wallerstein, Immanuel (1992), The Collapse of Liberalism, <[http://socialistregister.com/socialistregister.com/files/SR\\_1992\\_Wallerstein.pdf](http://socialistregister.com/socialistregister.com/files/SR_1992_Wallerstein.pdf)>.
- 37- Weber Max (1942), *The Theory of Social and Economic Organization*, Translated, A. M. Handerson and Talcot Parsons, New York, The Free Press, Passim.